

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

عرض کردیم قبل از شروع در بحث حجیت خبر واحد، مقدماتی باید بیان شود. مقدمه دوم، این بود که در کلمات متقدمین اجماع وجود دارد که تمام اخبار کتب اربعه و همچنین سائر کتب، معتبر و حجت است. اگر چنین اجماع و مطلبی درست باشد، دو نتیجه خواهد داشت: نتیجه اول این است که بحث از حجیت خبر واحد، لغو خواهد بود؛ و نتیجه دوم عدم احتیاج به علم رجال است. کلام مرحوم نائینی و محقق عراقی را عرض کردیم؛ رسیدیم به کلام صاحب وسائل الشیعه.

بیان مرحوم صاحب وسائل

مرحوم صاحب وسائل در آخرین جلد کتاب وسائل الشیعه به عنوان خاتمة الوسائل مطالب بسیار خوبی دارند. اولاً افرادی که در رجال موثق هستند را ذکر می‌کند؛ علاوه بر آن فوائدی بیان می‌کنند که فائده ششم و نهم به بحث ما مربوط است. در فائده ششم، شهادت علما بر حجیت اخباری که در کتب روایی هست - نه فقط کتب اربعه، لااقل در همه کتب روایی که خود صاحب وسایل از آنها نقل می‌کند - را ذکر می‌کند. و در فائده نهم، 22 دلیل اقامه می‌کند که تمام این اخبار معتبر بوده و حجیت دارد. در نتیجه، از نظر ایشان، اعتبار آنچه که در این کتاب‌ها آمده، أظهر من الشمس است؛ و اصلاً تردیدی در این معنا نداشتند. حال، باید ببینیم که در این مطالب مناقشه‌ای وجود دارد یا نه؟ مرحوم آقای خوئی قدس سره در مقدمه‌ی معجم رجال الحدیث می‌فرمایند: هیچ کدام از 22 دلیلی که مرحوم صاحب وسائل فرموده، به درد نمی‌خورد و قابل طرح نیست؛ مگر یک دلیل که آن را مطرح کرده و در آن نیز مناقشه می‌کنند. پس، ما، اجمالی از فائده ششم و برخی از ادله‌ای که در فائده نهم آمده است را ذکر می‌کنیم؛ بعد ببینیم که آیا بر این کلمات مناقشاتی وارد است یا نه؟ - (آقایان، حتماً این بحث را دنبال کنند، که بسیار مهم و کاربردی است؛ شاید کاربردی‌تر از این بحث، در علم اصول نداشته باشیم. مهم‌ترین مباحث در علم اصول، بحث حجیت خبر واحد است.

مهم‌ترین وسیله‌ی استنباط برای فقیه، روایاتی است که در کتب اربعه آمده است. سال گذشته بیان کردیم که برخی از بزرگان، غالب اخباری‌ها حتی ظاهر قرآن را هم حجت نمی‌دانند؛ فقط در استفاده کردن احکام از روایات استفاده می‌کنند. ما هم آن را مفصلاً مورد مناقشه قرار دادیم. - . مرحوم صاحب وسائل در فائده‌ی ششم، از مرحوم صدوق شروع کرده و عبارتی را از ایشان می‌آورد؛ همچنین از مرحوم کلینی، و مرحوم شیخ طوسی در کتاب عدة الاصولو استبصار مطالبی را نقل می‌کند. عبارات را ببینید، همه دلالت دارد بر این که این بزرگان شهادت می‌دهند آنچه در این کتاب‌ها آمده، حجت بین خودشان و خداست؛ و همه، عندهم صحیح است. صحیح عند القدماء با صحیح عند المتأخرین تفاوت دارد؛ فرقی این است که همین مقدار که خبر از معصوم (ع) صادر شده باشد، برای قدما کافی است؛ راوی عادل باشد یا نباشد؛ موثق باشد یا نباشد؛ امامی باشد یا نباشد؛ همین مقدار که خبر مسلم الصدور عن المعصوم (ع) است، کافی است؛ اما صحت عند المتأخرین آن است که راوی عادل باشد؛ یا بعضی می‌گویند عادل امامی یا موثق امامی باشد.

آن وقت ایشان می‌فرماید: احادیثی که در کتب قدما آمده، صحیح است؛ اما طبق مبنای خودشان، که علم داشتند تمام اینها از ائمه معصومین (ع) صادر شده است. حالا بعضی از این عبارتهایی که ایشان آورده است را بخوانیم، تا برسیم به فائده‌ی نهم؛ آنچه که الآن می‌گوییم فائده ششم است. **اولین عبارت** در دیباچه‌ی جلد اول من لا یحضره الفقیه است؛ می‌فرماید: **ولم أقصد فیہ قصد المصنفین إلی إیراد جمیع ما روه من قصد ندارم آنچه را که همه مصنفین نقل و روایت می‌کنند، بیان کنم بل قصد إلی إیراد ما أفتی به قصد من ایراد چیزی است که می‌خواهم به آن فتوا دهم وأحكم بصحته هر چیزی که می‌آورم نزد من صحیح است وأعتقد أنه حجة بيني وبين ربّي آنچه که در من لا یحضره الفقیه آورده‌ام سه خصوصیت دارد: 1- بر طبق آن فتوا داده‌ام؛ 2- حکم به صحتش می‌کنم؛ و 3- می‌گویم بین من و خدایم حجت است. و جمیع ما فیہ هرچه که در این کتاب آمده است مستخرج من کتب مشهورة علیها المعول وإلیها المرجع آنچه که در من لا یحضر آورده‌ام از کتب مشهوره - یعنی اصول اربعه مائه - است که بر آنها تکیه شده است و مرجع هستند. مثل کتاب **حریز بن عبدالله السجستانی، عیبدالله بن علی الحلبي، وعلی بن مهزیار الهازی**؛ می‌گوید از اینها نقل می‌کنم **من الأصول والمصنفات التي طرقي إليها معروفة في فهرست الكتب التي رويتها عن مشايخي وأسلافي**.**

می‌فرماید واسطه من با این کتب، طرقي است که این طرق را در فهرستی آورده‌ام؛ مثلاً من از کتاب علی بن مهزیار به کدام طریق نقل می‌کنم؛ به چند طریق نقل می‌کنم؛ اینها همه موجود است. صاحب وسائل بعد از اینکه این عبارت را آورده است، می‌فرماید: **وهو صريح في الجزم بصحة أحاديث كتابه** این عبارت صراحت دارد که ایشان به صحت تمام احادیث کتابش جزم دارد؛ یعنی تمام احادیثی که در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده، نزد مرحوم صدوق صحیح است. **والشهادة بثبوتها وفیه** یعنی آن اصولی که مرحوم صدوق این روایات را از آنها نقل می‌کند، می‌خواهد بگوید آنها هم صحیح است، تمام آنها هم معتبر است. بعداً انشاء در تحقیق مطلب خواهیم گفت مطلبی که نزد صاحب وسائل و مانند ایشان مسلم بوده، مبنی بر آن که تمام کسانی که دارای اصل بوده‌اند، هم خودشان و هم همه‌ی آنچه که در اصول آورده‌اند، معتبر است. اما متأخرین و محققین این را قبول ندارند. آن وقت این جا اگر کسی اشکال کند؛ بگوید جناب صاحب وسائل در همین عبارت صدوق که می‌گوید من به روش سایر مصنفین عمل نمی‌کنم و می‌گوید سایر مصنفین جمیع آنچه که به عنوان روایت است در کتابشان می‌آورند؛ من مثل آنها نمی‌خواهم عمل کنم. این کشف می‌کند مصنفینی در باب روایات و کتب روایی داریم که احادیث معتبر و غیر معتبر را آورده‌اند. بالاخره این دلالت دارد شما هم می‌خواهید بگویید هر کتابی که به عنوان کتاب روایی شیعه نوشته شده است، معتبر نیست. صاحب وسائل توجه به این اشکال دارد و از این اشکال سه جواب داده است.

جواب اول این است: دیگران همه روایت‌ها را می‌آوردند، گاه در يك مسئله دو روایت مختلف هم اگر بوده، می‌آوردند، و این بدان جهت بوده که احد الطرفین را ترجیح دهند؛ همانطور که مرحوم شیخ در تهذیبو استبصار همین کار را کرده است. در مقام جمع بین روایات عبارتی دارد، می‌فرماید: **ولا ینافی ذلك ثبوت الطرف المرجوح عن الاثمة (ع) كما لا یخفی منافات ندارد در يك موضوعی دو روایت مختلف از امام (ع) صادر شده باشد؛ اما دومی به عنوان طرف مرجوح باشد، نه به عنوان طرف راجح. پس، جواب اول این شد که می‌خواهد بفرماید فرق مرحوم صدوق با دیگران این است که صدوق جایی که يك روایتی معارض دارد، آن را نیاورده است - البته ما کلام ایشان را نقل می‌کنیم؛ و اگر هم آورده، خیلی خیلی نادر است، کالعدم است. - اما دیگر مصنفین همه روایات را می‌آوردند؛ حتی روایتی که معارض هم دارد؛ اما بعد بحث می‌کردند که در روایت معارض کدام يك را ترجیح دهیم.**

جواب دوم این است که **أو یراد: أنهم قصدوا إلی إیراد جمیع ما روه، لكنهم یضعفون ما لا یعملون به** می‌فرماید: صدوق می‌خواهد بگوید من هرچه آورده‌ام به آن عمل کردم؛ دیگران همه روایات را آورده‌اند حتی روایاتی که قابل عمل هم نبوده، اما آنها را تضعیف کرده است. صدوق از اول می‌گوید من آنها را نیاوردم که بخوام تضعیف کنم و بگویم به درد نمی‌خورد؛ اما دیگران آورده‌اند و در کتابشان هم ذکر کرده‌اند؛ اما به آن عمل نکرده‌اند؛ یا غیر از مسئله عدم عمل، تأویل و توجیه کرده‌اند.

جواب سوم که به نظر ما این از همه بهتر است؛ آن است که مراد از مصنفین اعم از ثقات و غیر ثقات است؛ یعنی در میان مصنفین شیعه برخی از مصنفین داریم که موثق هستند، مثل خود صدوق؛ بعضی‌هایشان هم موثق نیستند؛ صدوق اشاره می‌کند به کسانی که ثقة نیستند، و هرچه دم دستشان آمده، در کتابشان آورده‌اند؛ می‌فرماید من این کار را نکردم. پس، کتاب من لا يحضره الفقیه که یکی از کتاب‌های بسیار بسیار مهمی است که امروز در اختیار علمای شیعه است، مرحوم صدوق می‌گوید من «اقتی به» را آورده‌ام؛ گاه هم می‌گوید «احکم بصحته» و «حجت بینی و بین الله» را آورده است. بعد به حسب نقل، وسائل می‌آید سراغ مرحوم کلینی. عبارت مرحوم کلینی در اول کفایین است: **أَنَّكَ تَحِبُّ أَنْ يَكُونَ عِنْدَكَ كِتَابُ كَافٍ كَسِيٍّ** از مرحوم کلینی کتابی را مطالبه کرده که تمام آنچه مربوط به مسائل اصول و فروع است، در آن باشد، کتابی کافی باشد، **يَجْمَعُ مِنْ جَمِيعِ فَنُونِ عِلْمِ الدِّينِ** تمام آنچه که مربوط به دین است در آن باشد **مَا يَكْتَفِي بِهِ الْمُتَعَلِّمُ** که برای متعلم کافی باشد **وَيَرْجِعُ إِلَيْهِ الْمُسْتَرْشِدُ وَيَأْخُذُ مِنْهُ مَنْ يَرِيدُ عِلْمَ الدِّينِ وَالْعَمَلَ بِهِ بِالْأَثَارِ الصَّحِيحَةِ** (ع) کسی که بخواهد به دین عمل کند و عمل به آثار (روایات) صحیح از صادقین بکند، در این کتاب باشد. ادامه عبارت چنین است: **وَالسَّنَنُ الْقَائِمَةُ الَّتِي عَلَيْهَا الْعَمَلُ وَبِهَا تُؤَدَّى فَرَائِضُ اللَّهِ وَسُنَّةُ نَبِيِّهِ.**

مرحوم صاحب وسائل می‌گوید در این عبارت مرحوم کلینی چهار شاهد بر مدعای ما وجود دارد. **شاهد اول** این است که این آثار را وصف صحیح برایش آورده است. می‌گوید: **بِالْأَثَارِ الصَّحِيحَةِ**. پس، معلوم می‌شود آنچه در این کتاب، مرحوم کلینی آورده است، نزد خودش صحیح بوده است. آن وقت اضافه می‌کند کجای کتاب کافی را سراغ دارید که قاعده‌ای ارائه دهد و بگوید مقصودم از صحیح این است و آن نیست. باز این نکته را اضافه می‌کند که در زمان مرحوم کلینی اصطلاح صحیح عند المتأخرین اصلاً مطرح نبوده است؛ این اصطلاح بعد از زمان مرحوم علامه مطرح شده است. اصلاً تقسیم خبر به اقسام اربعه صحیح و حسن و موثق و ضعیف، بعد از زمان مرحوم علامه شروع شده است. پس، اصطلاح «صحیح عند المتأخرین» آن زمان نبوده است، پس مرادش از آثار صحیح چیست؟ می‌فرماید معلوم می‌شود مراد از «الصَّحِيحَةُ»، یعنی **الثَّابِتُ عَنِ الْمَعْصُومِ بِالْقُرَّائِنِ الْقَطْعِيَّةِ أَوْ التَّوَاتُرِ** چیزی که از معصومین با قرائن قطعی یا تواتر رسیده است.

شاهد دوم: توثیقی است که برای کتاب ذکر کرده است. در شاهد اول توثیقی بود که برای خود روایات ذکر کرده است؛ در شاهد دوم توثیقی است که برای کتاب ذکر کرده است. می‌فرماید نوشته این کتاب - **مَا يَكْتَفِي بِهِ الْمُتَعَلِّمُ وَيَرْجِعُ إِلَيْهِ الْمُسْتَرْشِدُ وَيَأْخُذُ مِنْهُ مَنْ يَرِيدُ عِلْمَ الدِّينِ** - خود این اوصاف دلالت بر این می‌کند که تمام آنچه در این کتاب آمده، معتبر است. اگر معتبر نباشد، اگر يك روایت غیر معتبری آورده باشد، انسان نمی‌تواند دین را از آن اخذ کند.

شاهد سوم: **أَنَّهُ صَنَّفَ الْكِتَابَ لِإِزَالَةِ حَيْرَةِ السَّائِلِ** کلینی این کتاب را تصنیف کرد برای اینکه حیرت و سرگردانی سائلی که از او این کتاب را مطالبه کرده بود، بر طرف شود. **وَمَعْلُومٌ أَنَّهُ لَوْ لَفَقَ كِتَابَهُ مِنَ الصَّحِيحِ وَغَيْرِهِ وَمَا ثَبَتَ مِنَ الْأَخْبَارِ وَمَا لَمْ يَثْبُتْ لَزَادَ لِلْسَّائِلِ حَيْرَةً وَاشْكَالاً** اگر کتابی تحویل او می‌داد که اخبار صحیح و غیر صحیح در آن بود، جز اضافه کردن حیرت چیز دیگری را برای سائل نمی‌افزود.

شاهد چهارم: این است که در آخر عبارت، مرحوم کلینی فرموده است من در اهدا نصیحت هیچ کوتاهی نکرده‌ام؛ یعنی هر مطلبی که در ذهنم بود، برای راهنمایی شما ذکر کردم. **أَنَّهُ لَمْ تَقْصُرْ نَيْتَنَا فِي إِهْدَاءِ النَّصِيحَةِ إِذْ كَانَتْ وَاجِبَةً لَأَخْوَانِنَا وَأَهْلِ مِلَّتِنَا**. صاحب وسائل می‌گوید اگر واقعاً در این کتاب احادیث ضعیف و غیر ضعیف بود، نصیحت اقتضا نمی‌کرد که به خواننده بگوید ایها القاری، کتابی را که مطالعه می‌کنی، فکر نکنی همه‌اش درست است؛ بعضی‌هایش صحیح و بعضی‌هایش غیر صحیح است. پس، تا اینجا کلام کلینی و کلام صدوق شهادت دادند که آنچه که در کتاب‌هایشان آمده، تماماً از معصوم (ع) صادر شده است. بعد از عده استبصار شیخ طوسی نقل می‌کند که فرموده: **أَنَّ أَحَادِيثَ كُتِبَ أَصْحَابُنَا مَشْهُورَةً بَيْنَهُمْ ثَلَاثَةٌ أَقْسَامٍ** احادیثی که بین علما مشهور است، سه قسم است. **قِسْمٌ مِنْهَا مَا يَكُونُ الْخَبَرُ مُتَوَاتِراً وَمِنْهَا مَا يَكُونُ مُقْتَرِناً بِقَرِينَةٍ مُوجِبَةٍ لِلْقَطْعِ بِمَضْمُونِ الْخَبَرِ** يك قرائنی که برای انسان قطع آور است؛ یعنی متواتر نیست؛ اما محفوف به قرینه قطعی است. و قسم سوم ما لا يوجد فيه هذا ولا ذاك نه از قسم اول است و نه از قسم دوم **وَلَكِنْ دَلَّتِ الْقُرَّائِنُ عَلَى وَجوبِ الْعَمَلِ** به می‌فرماید روایاتی داریم که متواتر

نیست، قرائن قطعی ندارد اما قرائنی دارد که برای ما لزوم العمل بالخبر را دلالت می‌کند.

آن وقت می‌فرماید: این قسم سوم، خودش اقسامی دارد؛ يك قسمش این است که **اجمعوا علی نقله ولم ينقلوا له معارض** گاه روایتی است که در کتب اربعه آمده، همه هم بر نقل آن اجماع دارند و معارض هم ندارد؛ قرائن قطعی هم ندارد؛ متواتر هم نیست؛ به این باید عمل کرد. همین که در کتب اربعه آمده و معارض ندارد، باید به آن عمل کرد. قسم دیگر **ما انعقد اجماعهم علی صحته** است؛ قسمی است که اجماع علما بر صحتش آمده است؛ **وإن كل خبر عمل به في كتابي الاخبار وغيرهما لا يخلو من الاقسام الاربعة**. می‌فرماید هر خبری که در تهذیبو استبصار و غیر آنها از کتاب‌های من آمده و فقها به آن عمل کرده‌اند، از این اقسام اربعه خارج نیست؛ یا متواتر است، یا قرائن قطعی دارد، یا قرائنی دارد که بر لزوم العمل به آن دلالت می‌کند، مثل اجماع بر صحت، مثل عدم وجود معارض.

کلام شیخ بهایی در مشرق الشمسین : شیخ بهایی بعد از اینکه تقسیم اخبار به اقسام اربعه را ذکر می‌کند، می‌فرماید: و هذه الاصطلاح لم يكن معروفاً بين قدماءنا كما هو ظاهر لمن مارس كلامهم اصطلاح اقسام اربعه بين قدماءنا نبوده است؛ یعنی در بین صدوق و کلینی و مفید معنا نداشته است که بگویند حدیث موثق و حسن؛ بل المتعارف بینهم إطلاق الصحيح علی ما اعتضد بما يقتضي إعتادهم علیه صحيح را به حدیثی می‌گفتند که همراه با معتضدی باشد که آن معتضد، اقتضا می‌کرد بزرگان به آن حدیث اعتماد کنند **أو اقترن بما يوجب الوثوق به** یا مقترن باشد به چیزی که برای انسان اطمینان‌آور باشد که از این تعبیر می‌کنند به وثوق به خود خبر؛ وثوق خبری، نه وثوق مخبر. تمام نکته همین است که بالاخره کنار این احادیث چه چیزی بوده که برای همان محدثین و بزرگان وثوق به صدور از امام معصوم (ع) می‌آورده است؛ **وجودهم في كثير من الاصول الأربعمأة** اگر روایتی در کثیری از اصول اربعمأة ذکر شده باشد **التي نقلوها عن مشايخهم بطرقهم المتصلة بأصحاب العصمة**. صدق طریقی که به اصحاب ائمه می‌شود، در این اصول باشد. **أو تكرره في أصل** اگر روایتی در اصلی مکرراً ذکر شد، در سه جای یک اصل این روایت آمده است یا در دو اصل، در هر دو این روایت آمده است.

این هم قرینه دوم. قرینه‌ی سوّم این است: می‌فرمایند در میان این اصول اربعمأة، صاحبان بعضی از يك جلالت خاصی برخوردار هستند و اجماع بر تصدیق آنهاست؛ مثل زراره، محمد بن مسلم، فضیل بن یسار، و مثل اصحاب اجماع، صفوان بزنطی، یونس بن عبدالرحمان. می‌فرماید اگر روایتی در یکی از اصول این افراد باشد، دیگر تکرار هم لازم ندارد و همین کافی است. قرینه‌ی چهارم: **إندراجہ فی أحد الكتب التي عرضت علی الائمة (ع) فأنثوا علی مصنفیه** در زمان ائمه، این اصول به امر خود ائمه (ع) بوده است که آنچه از ما می‌شنوید، بلا فاصله بنویسید، ثبت کنید؛ در همان زمان، بعضی از اصحاب ائمه (ع) آنچه را که نوشته بودند، بر امام (ع) عرضه کرده بودند، مثل عبید الله بن علی الحلبي کتابی دارد که آن را بر امام صادق (ع) عرضه کرده است. یونس بن عبدالرحمان، فضل بن شاذان بر امام عسکری (ع) عرضه کردند. پس، راه چهارم این شد که اگر حدیث در کتابی باشد که این کتاب معروض بر امام صادق یا امام عسکری (ع) یا یکی دیگر از ائمه باشد و آنها مدح کرده باشند، کافی است.

مأخوذاً من الكتب التي شاع بين سلفهم الوثوق بها و الاعتماد عليها. سواء كان مؤلفوها من الفرقة الناجية المحقة می‌فرماید از کتبی که در بین سلف مشهور به وثوق است و سلف بر آن اعتماد می‌کردند، نقل شده باشد، می‌خواهد مؤلفینش از فرقه محقه باشد؛ مثال زده به کتاب صلاة حریز بن عبدالله؛ **کتاب الصلاة لحریز بن عبدالله** و کتب بنی سعید حسن بن سعید و حسین بن سعید؛ یا کتاب علی بن مهزیار؛ و می‌خواهد مؤلف آن کتاب امامی هم نباشد؛ مثل کتاب حفص بن غیاث و کتاب القبله علی بن حسن طاطری، اما مع ذلك در بین سلف اعتماد بر اینها مشهور بوده است. پس، شیخ بهایی می‌فرماید قدما حدیث صحیح را حدیثی می‌دانستند که يك چیزی همراهشان بوده که موجب اعتماد به وثوقش می‌شود. و پنج راه و قرینه ذکر کرده است. حالا این کلام تتمه دارد، فائده نهم را هم ببینید؛ ان شاء الله فردا ادامه بحث را عرض می‌کنیم.